

سخنرانی بی نظیر نویسنده هری پاتر
J. K. Rowling

زندگی بزرگ ضیعی فوت

فواید جانبی شکست و اهمیت نیروی تخیل

جی. کی. رولینگ

برگردان: مهدی قراچه داغی



بشر البرز
AL-BURZ PUBLISHERS

زندگی‌های خیلی خوب

فواید جانبی شکست و اهمیت نیروی تخیل

سخنرانی بی نظیر نویسنده هری پاتر

نویسنده: جی. کی. رولینگ

مترجم: مهدی قراچه‌داغی

نشر البرز



سخنرانی بی نظیر نویسنده هری پاتر، جی. کی. رولینگ

پرزیدنت فاست، اعضای انجمن هاروارد و هیئت ناظران، اعضای هیئت علمی، والدین سرفراز و، از همه مهم‌تر، فارغ‌التحصیلان.

متشکرم

نخستین نکته‌ای که دوست دارم بگویم این است که متشکرم، نه تنها هاروارد به من افتخاری بزرگ داده است، بلکه سبب شد چندین هفته برای سخنرانی در این جشن فارغ‌التحصیلی، گرفتار هراس و دلشوره شوم و وزن کم کنم؛ موفقیت برد- برد! حالا تنها کاری که باید بکنم این است که نفسی عمیق بکشم، به نوشته‌های قرمز رنگ نگاهی دزدانه بیندازم و افتخار کنم که در بزرگ‌ترین تجدید دیدار دنیا شرکت کرده‌ام.

سخنرانی در جشن فارغ‌التحصیلی مسئولیتی بزرگ است و شاید تا زمانی که ذهنم به عقب برگشت و به یاد مراسم فارغ‌التحصیلی خودم افتادم، این‌گونه گمان می‌کردم. سخنران آغازین آن مراسم، فیلسوف عالی‌مقام انگلیسی، بارونس مری وارناک، بود. تأمل روی سخنرانی او کمک فراوانی به من کرد تا متن سخنرانی امروزم را بنویسم، چراکه متوجه شدم حتی کلمه‌ای از حرف‌های او را به یاد ندارم.





این کشف رهایی بخش، به من امکان می دهد بدون کوچک ترین وا همه ای حرف هایم را بزنم. بدون ترس از اینکه ناخواسته و بدون عمد در شما تأثیر بگذارم که از فکر انتخاب شغلی نوید بخش در تجارت، حقوق و یا سیاست بیرون بیایید و شاد و سرمست حرفه جادوگری را انتخاب کنید.

می بینید؟ اگر قرار باشد لطیفه جادوگر را در آینده به یاد آورید، من از بارونس مری وارناک پیشی گرفته ام. هدف های دست یافتنی؛ قدم اول برای اصلاح خود.

راستش را بخواهید، همه اش در این فکر بودم که امروز برای شما چه بگویم. از خودم پرسیدم، دوست داشتم در روز

فارغ التحصیلی ام چه می شنیدم و در این فاصله بیست و یک ساله از آن روز تا به حال چه یاد گرفته ام.



به دو پاسخ رسیده‌ام. در چنین روز زیبا و دوست‌داشتنی، که دور هم جمع شده‌ایم تا موفقیت تحصیلی شما را جشن بگیریم، می‌خواهم با شما دربارهٔ فواید شکست خوردن حرف بزنم. و، در حالی که شما در آستانهٔ آنچه گاه «زندگی حقیقی» نامیده می‌شود ایستاده‌اید، می‌خواهم برای‌تان در ستایش از نیروی تخیل سخن بگویم.



تعادل لرزان

ممکن است حرف‌هایم بیهوده و چرند به نظر برسند، اما لطفاً مرا تحمل کنید. یادآوری بیست‌ویک سال پیش که در مراسم فارغ‌التحصیلی‌ام شرکت کرده بودم، برای فردی چهل‌ودو ساله تقریباً خاطره‌ای ناراحت‌کننده است.



BALANCE

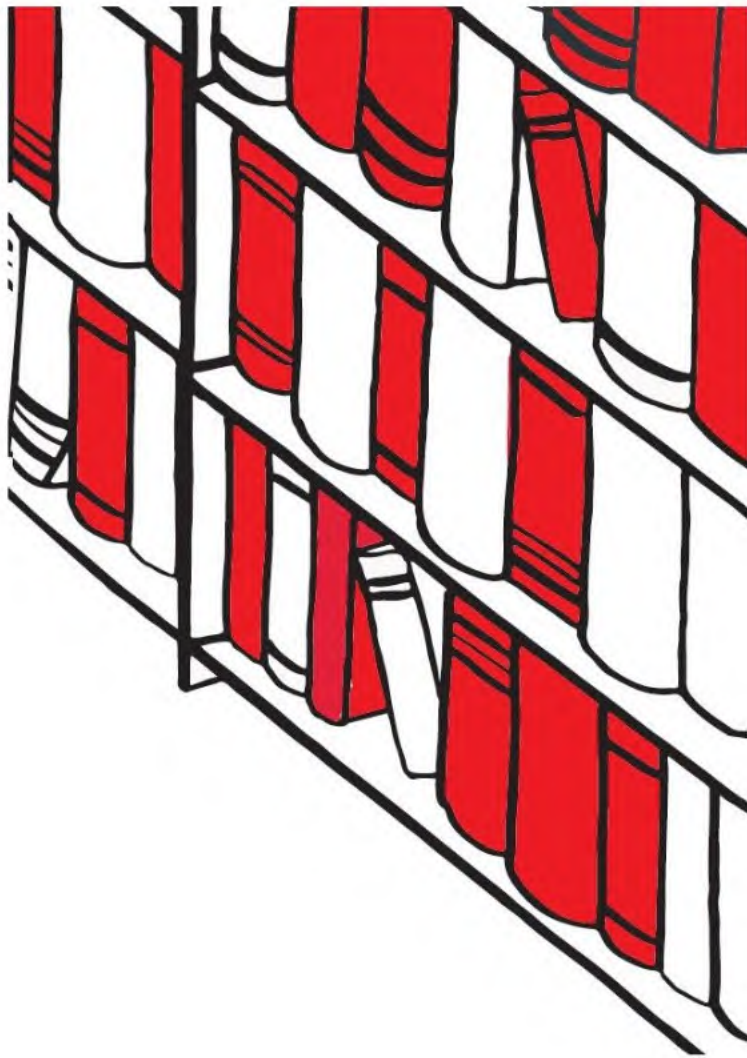


بیست و یک سال پیش در تعادلی لرزان میان بلندپروازی و آرزو و رؤیاهای خودم و آنچه دیگران از من انتظار داشتند سرگردان بودم.

رویداد شگفت شخصی

به این نتیجه رسیده بودم که تنها کاری که می‌خواهم انجام دهم نوشتن رمان است. اما پدر و مادرم که هر دو در خانواده‌های فقیری بزرگ شده و هیچ‌کدام به دانشگاه نرفته بودند، می‌گفتند که نیروی تخیل شدید من یک پدیده عجیب سرگرم‌کننده شخصی است که هرگز به جایی نمی‌رسد و زندگی مالی مرا تأمین نمی‌کند؛ اما حرفشان به گوش من نرفت.





از این‌رو، آن‌ها امیدوار بودند که مدرکی حرفه‌ای و کارآمد بگیرم. اما من می‌خواستم ادبیات انگلیسی بخوانم. سرانجام به توافقی رسیدیم که هیچ‌کدام از آن راضی نبودیم. تصمیم گرفتم «زبان‌های مدرن» بخوانم. اما پدر و مادرم هنوز نفس راحتی نکشیده بودند که من زبان آلمانی را رها کردم و دوان‌دوان در مسیر ادبیات کلاسیک به حرکت درآمدم. به یاد ندارم به پدر و مادرم گفته باشم که ادبیات کلاسیک می‌خوانم. احتمالاً برای نخستین بار آن‌ها این مطلب را در روز فارغ‌التحصیلی‌ام متوجه شدند. از جمع همه اشیای موجود در این سیاره خاکی، چیزی بی‌حاصل‌تر از اسطوره‌شناسی یونانی نبود.



مایلم در پرانتز توضیح بدهم که پدر و مادرم را برای برداشت‌ها و باورهایشان سرزنش نمی‌کنم. سرزنش کردن پدر و مادر تاریخ انقضا دارد. لحظه‌ای که به اندازه کافی به شما گفتند چگونه پشت فرمان بنشینید، مسئولیت دیگر به گردن شما می‌افتد. درضمن، نمی‌توانم پدر و مادرم را سرزنش کنم که دلتان نمی‌خواست من گرفتار فقر شوم! آن‌ها پیش‌تر فقیر بودند، من هم فقیر بودم و حرفشان را می‌پذیرم که فقیربودن خوشایند نیست. فقر با خود ترس و اضطراب و زمانی افسردگی به همراه می‌آورد. فقر به معنای تحقیرشدن و تحمل سختی‌هاست. بیرون‌آمدن از فقر، با تلاش‌های خودتان، چیزی است که باید سبب شود به خود ببالید؛ اما دراین‌میان فقط احمق‌ها هستند که درباره فقر بزرگ‌نمایی و خیال‌پردازی می‌کنند. در سن‌وسال شما از فقر نمی‌ترسیدم، اما از شکست هراسی در دل داشتم.

در سن‌وسال شما، با وجود نداشتن انگیزه چندان در دانشگاه، که بخش اعظم وقتم را در کافه تریای دانشگاه صرف نوشتن داستان می‌کردم و به مراتب کمتر از آن در جلسات درس حضور می‌یافتم، راه و روشی برای پذیرفته‌شدن در امتحانات داشتم و این روش تا سال‌ها معیاری برای توفیق من و دوستانم به شمار می‌آمد.





من آن قدرها خنگ نیستم که تصور کنم چون شما جوان، با استعداد و تحصیلکرده هستید هرگز سختی و دردسری از سر نگذرانده‌اید. استعداد و هوش هرگز کسی را در برابر هوس‌بازی‌های تقدیر و سرنوشت آب‌دیده نکرده است.

و من، حتی برای یک لحظه، بر این باور نیستم که کسی در همه لحظات از امتیاز و رضایت برخوردار است.

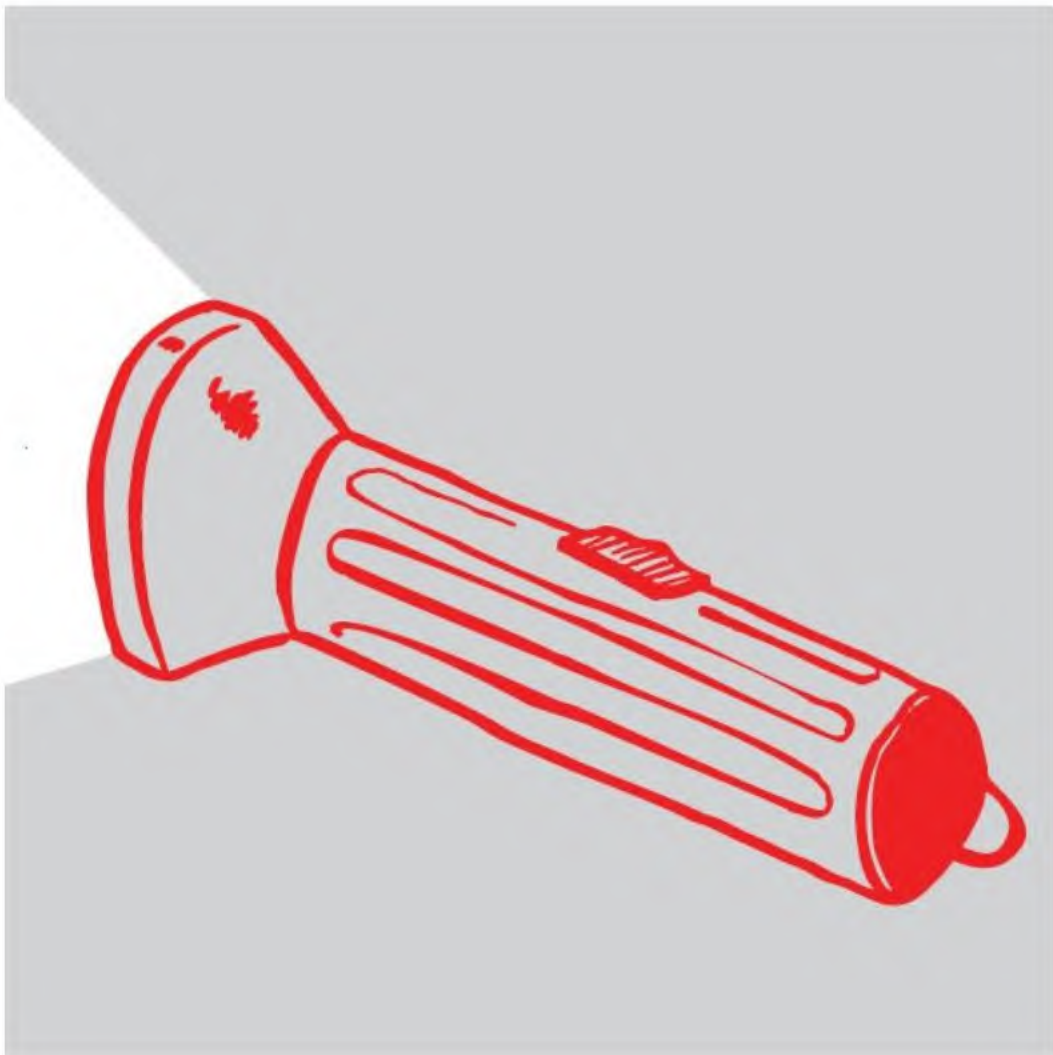


شما تاکنون به اوج پرواز کرده‌اید



اما این حقیقت که شما فارغ‌التحصیل هاروارد هستید نشان می‌دهد که زیاد با شکست و ناکامی دمخور نبوده‌اید. شما، به اندازه‌ ترس از شکست، از میل به پیروزی انگیزه می‌گیرید. ممکن است تصور و برداشت شما از شکست از فکرای متوسط مردم درباره شکست فاصله نداشته باشد. شما تاکنون به اوج پرواز کرده‌اید. «من بزرگ‌ترین شکست خورده‌ای بودم که می‌شناختم.»

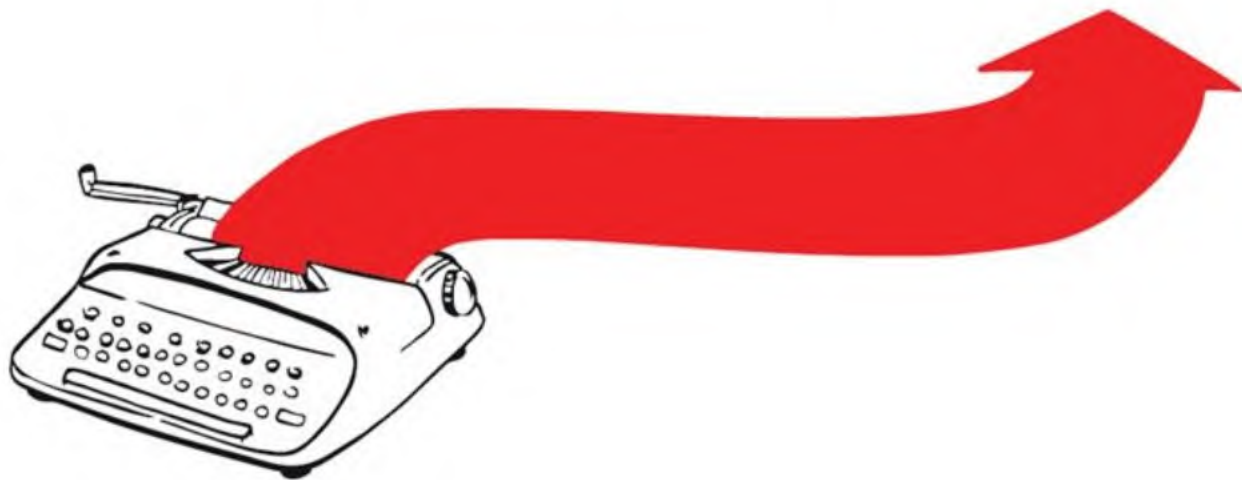




در نهایت، همه ما باید به شکلی شکست را تعریف کنیم. اما دنیا مشتاقانه حاضر است، اگر شما اجازه بدهید، در این زمینه معیارهایی در اختیار شما بگذارد.

از این رو، من، با توجه به هر معیار متعارف منصفانه، می‌توانم بگویم که هفت سال پس از فارغ‌التحصیلی در زمینه‌ای با ناکامی روبه‌رو شدم. ازدواجی استثنایی و کم‌دوام و از درون متلاشی شده؛ شغلم را از دست دادم؛ تک‌والدی تنها، و به اندازه‌ای فقیر شدم که در اینجا، در انگلستان کنونی، بی‌آنکه بی‌خانمان باشی بتوانی زندگی کنی. نگرانی‌ای که پدر و مادرم برای من داشتند و آن هراسی که خود به دل داشتم، هر دو، صورت بیرونی پیدا کرده بود و با توجه به هر معیار متداولی من بزرگ‌ترین شکست‌خورده‌ای بودم که می‌شناختم. حالا، من بنا ندارم اینجا روبه‌روی شما بایستم و بگویم که شکست جالب و خوشایند است. آن دوران زندگی من تیره و تاریک بود و هرگز فکرش را نمی‌کردم روزی فرا می‌رسد که جراید و رسانه‌ها از یک افسانه پریان سخن بگویند. نمی‌دانستم که ژرفای این دالان چقدر است و تا مدت‌ها تنها روشنایی من در انتهای دالان به جای حقیقت، امیدواری بود. خب، چرا درباره فواید شکست حرف می‌زنم؟ خیلی ساده، به این دلیل که شکست، فاصله‌گرفتن از غیر ضروریات بود. دیگر سعی نکردم در ظاهر به خودم بگویم: من چیزی بیش از آنچه بودم هستم. در این زمان همه انرژی‌ام را صرف تمام کردن تنها کاری کردم که برایم اهمیت داشت. اگر من پیش‌تر در چیزی موفق شده بودم، شاید هرگز صاحب عزم و اراده‌ای نمی‌شدم که به پیروزی‌ای برسم که معتقد بودم به آن تعلق دارم. من آزاد شده بودم، زیرا بزرگ‌ترین هراسم صورت بیرونی پیدا کرده بود و من هنوز زنده بودم و هنوز دختری داشتم که او را می‌پرستیدم. یک ماشین تحریر و یک

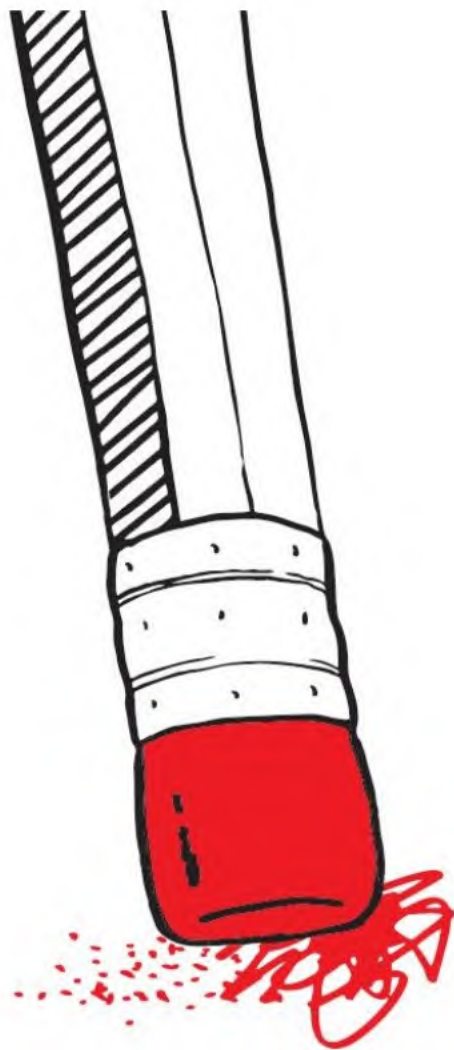
فکر بزرگ هم داشتم. و در نتیجه، زمین لرزان زیر پایم پایه‌ای محکم شد تا زندگی‌ام را روی آن بازسازی کنم.



من شکست خورده‌ام شکست نخورده باشید، اما بعضی از شکست‌ها در زندگی گریز ناپذیر است. امکانش وجود ندارد بدون اینکه در کاری شکست بخورید، زندگی کنید، مگر آنکه آن قدر با احتیاط زندگی کنید که نتوانید نامش را زندگی بگذارید و آن نیز به نوعی شکست خوردن است.

شکست به من احساس امنیتی درونی داد که هرگز با پذیرفته شدن در امتحانات آن را به دست نمی‌آوردم.

شکست، چیزهایی به من آموخت که به هیچ شیوه دیگری آنها را یاد نمی‌گرفتم. به این نتیجه رسیدم که از اراده‌ای قدرتمند و نظم و انضباط بیش از آنچه تصورش را می‌کردم برخوردارم. در ضمن، آموختم که دوستانی دارم که ارزش آنها بیش از بهای یاقوت است.

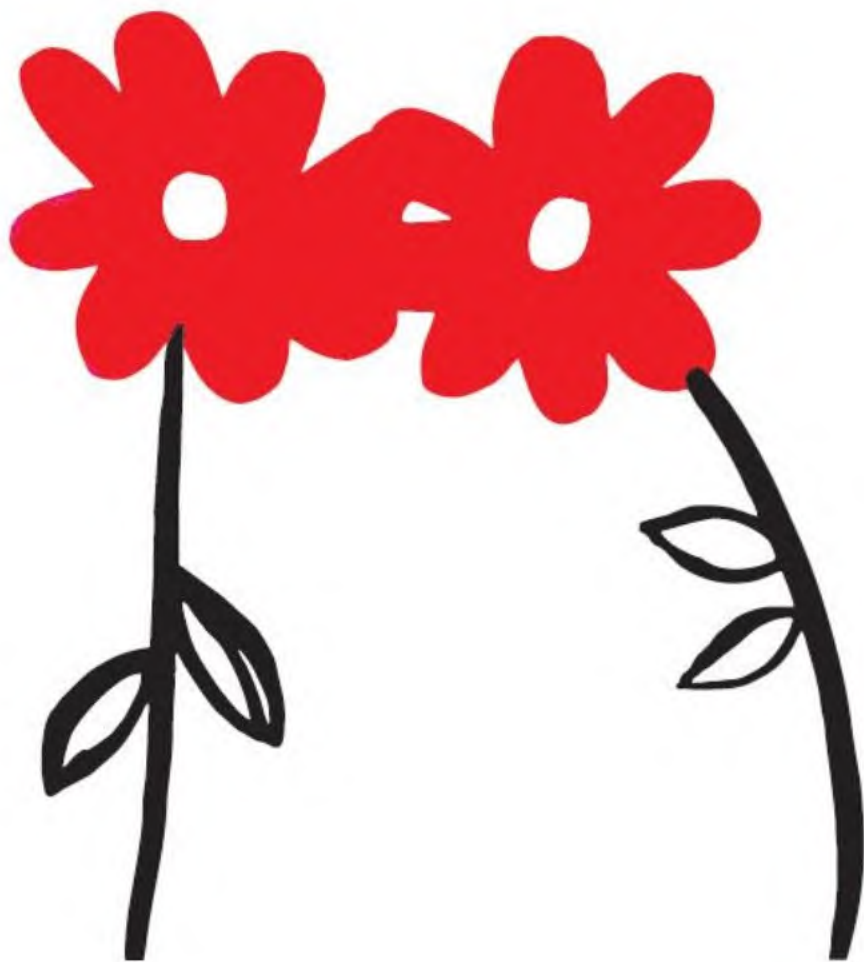




این آگاهی که شما، بر اثر موانع و مشکلات، مدبرتر شده‌اید، به این معناست که می‌توانید تبادل و دوام بیشتری داشته باشید. شما هرگز به راستی خودتان را نخواهید شناخت و یا به استحکام روابط خود پی نخواهید برد، مگر اینکه آن‌ها را در رویارویی با ناملازمات آزموده باشید. این دانش موهبتی واقعی است، مهم نیست که آن را با چه سختی به دست آورده باشید. این دانش از کیفیتی که من به دست آورده‌ام به مراتب ارزش بیشتری دارد.

فروتنی

با توجه به آنچه بر من گذشت، باید بگویم که شادی و خوشبختی در این است که بدانید زندگی فهرستی از کسب مال و منال یا دستاوردهای دیگر نیست. چگونگی شما و زندگینامه‌تان، زندگی شما نیستند، هرچند شاید بسیاری از افراد دیگر در سن و سال من را پیدا می‌کنید که این دو را با هم به اشتباه می‌گیرند. زندگی دشوار است، پیچیده است، زندگی چیزی نیست که کسی بتواند آن را مهار کند. و فروتنی در دانستن این مطلب است که به شما کمک می‌کند در فرازونشیب‌های زندگی دوام و بقا پیدا کنید.

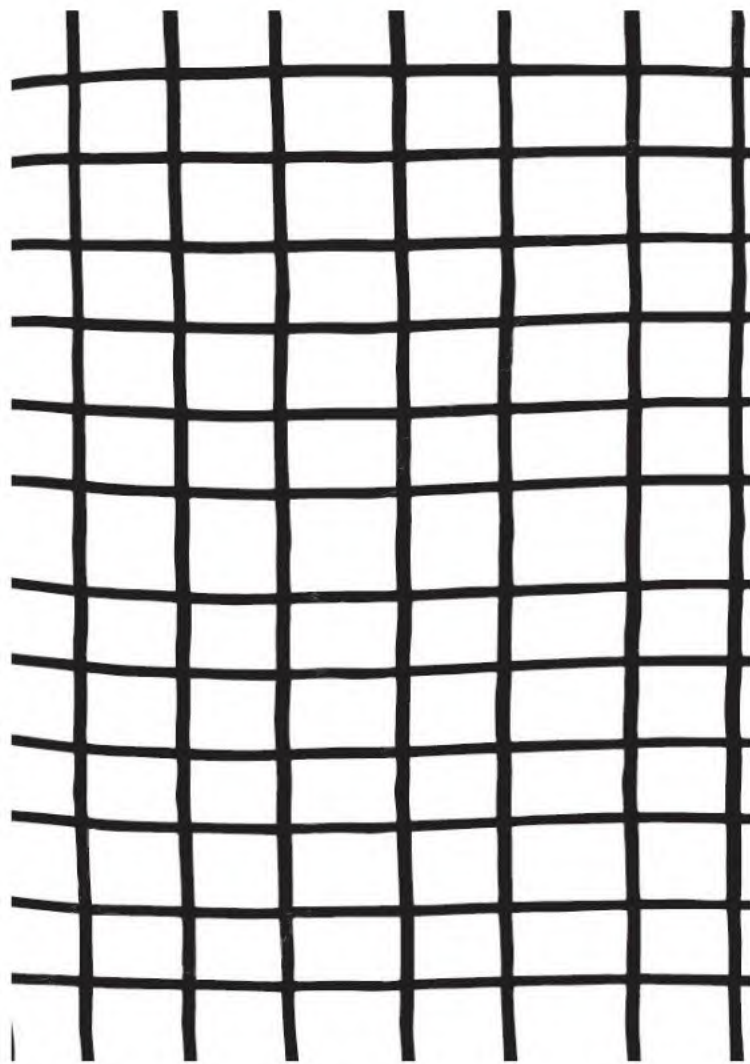


حالا ممکن است تصور کنید که من دومین مضمون خود را امتحان کردم، اهمیت نیروی تخیل، به این دلیل که در بازسازی زندگی من نقش اساسی بازی کرد. اما به طور کامل این طور نیست. گرچه من خودم از ارزش قصه‌های مربوط به هنگام خوابیدن دفاع می‌کنم، آموخته‌ام که برای تصور و تخیل برداشت وسیع‌تری داشته باشم. تصور و تخیل نه تنها اندکی از توانایی انسانی در تصور کردن چیزی است که وجود ندارد و بنابراین زمینه ساز همه اختراعات و نوآوری‌هاست، بلکه قدرتی است که به ما امکان می‌دهد با انسان‌هایی همدلی کنیم که در تجربه آن‌ها هرگز سهیم نبوده‌ایم. یکی از بزرگ‌ترین تجربه‌های تکوینی زندگی من مربوط به پیش از هری پاتر می‌شود، هرچند من در نگارش رشته کتاب‌های هری پاتر از آن بهره فراوانی گرفتم. این رازگشایی به شکل یکی از نخستین مشاغل من صورت بیرونی پیدا کرد، در حالی که در ساعت صرف ناهار من یواشکی داستان‌سرایی می‌کردم. در اوایل دوران بیست سالگی در سازمان پژوهشی عفو بین‌الملل آفریقا در اداره مرکزی لندن کار می‌کردم.



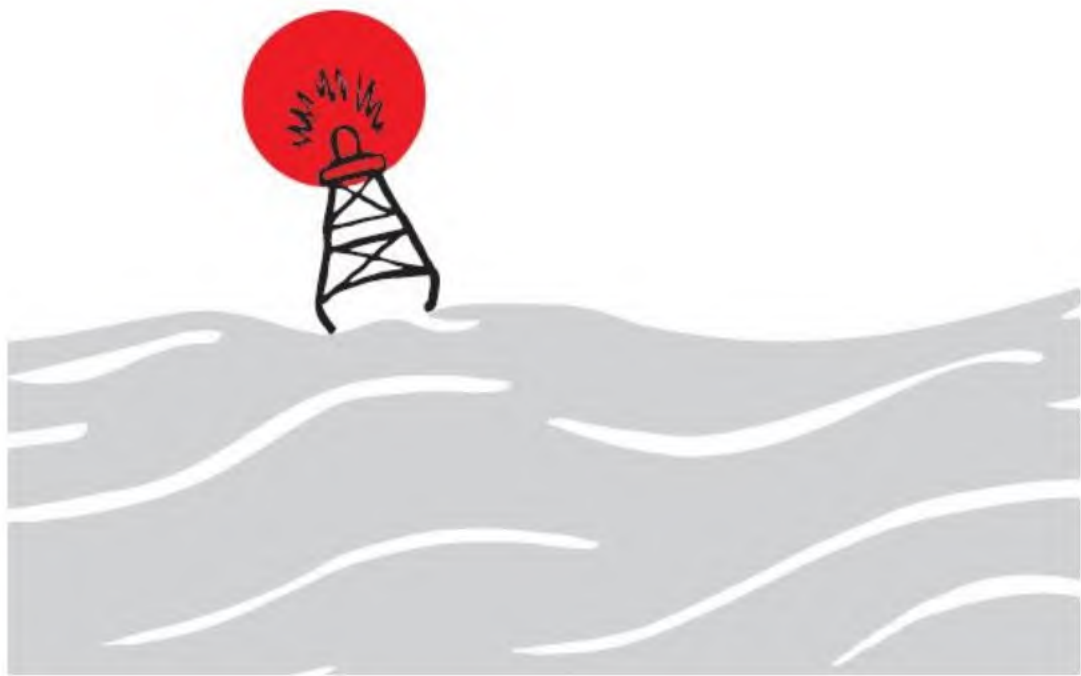


آنجا در دفتر کوچکم، با عجله و با سرعت نامه‌هایی را دربارهٔ رژیم‌های خودکامه و استبدادی از زنان و مردانی می‌خواندم که فکر رفتن به زندان را به جان می‌خریدند تا آنچه را به سرشان می‌آمد، اطلاع‌رسانی کنند. عکس کسانی را می‌دیدم که بدون اینکه اثری از آن‌ها برجای مانده باشد، ناپدید شده بودند. این عکس‌ها را بستگان آن‌ها و یا دوستانشان برای عفو بین‌الملل فرستاده بودند. من دربارهٔ شکنجه‌شدن آن‌ها و آثار جراحاتی که برداشته بودند مطالبی می‌خواندم. دربارهٔ محاکمات، اعدام‌ها، آدم‌ربایی‌ها و تجاوزات جنسی مطلب‌ها خواندم.



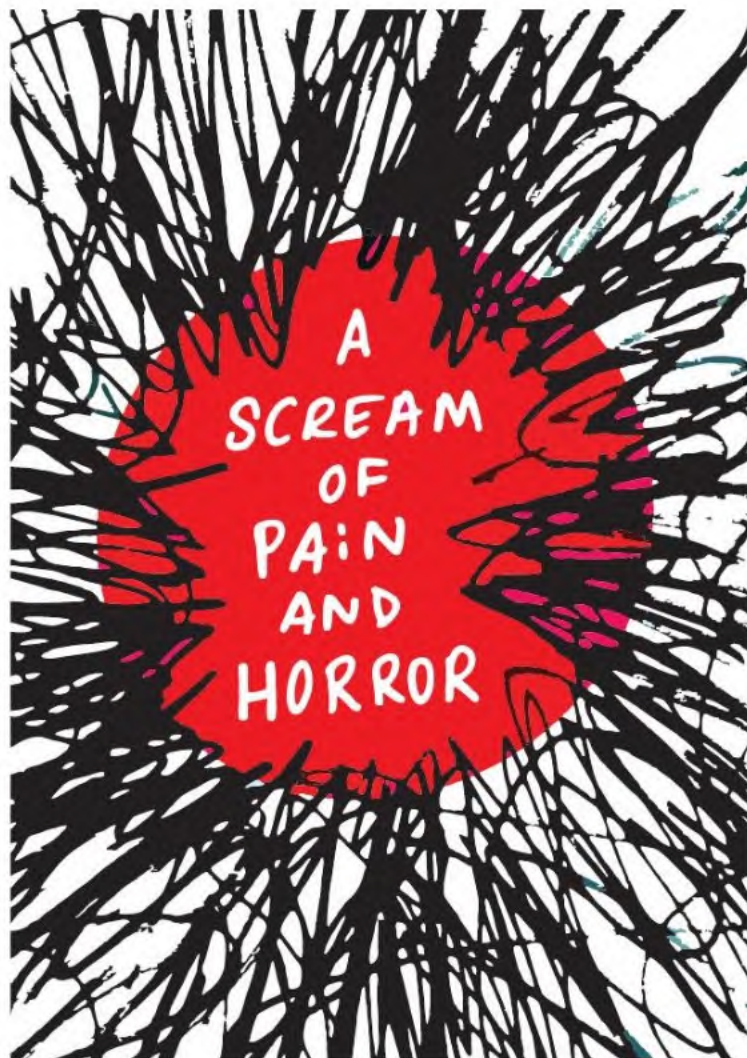
بسیاری از همکارانم زندانیان سابق سیاسی بودند، کسانی که از خانه و کاشانه خود گریخته و یا به تبعیدگاه آمده بودند؛ زیرا شجاعت آن را داشتند که ضد حکومت خود حرف بزنند. کسانی که به دفاتر ما می‌آمدند، افرادی بودند که برای دادن اطلاعات آمده بودند. بسیاری از آن‌ها می‌خواستند بدانند بر سر کسانی که بر جای مانده‌اند چه آمده است. هرگز آن قربانی شکنجه‌افریقای را فراموش نمی‌کنم. مرد جوانی که از آن زمان من مسن‌تر نبود. او بر اثر آنچه در کشورش به سرش آورده بودند، بیمار روانی شده بود. وقتی در دوربین ویدیویی، بدون آنکه بتواند برخوردش مسلط باشد می‌لرزید، خشونت اعمال شده بر او، عجیب و وحشتناک بود.

قامتش حدود سی‌سanti متر از من بلندتر بود، اما همچون کودکی شکننده به نظر می‌رسید. ترتیبی دادم که او را همراهی کنند. دستم را گرفت، زندگی‌اش متلاشی شده بود. باادب و احترام برای من روزهای خوشی را آرزو می‌کرد.



فریادی از درد و وحشت

همیشه به یاد خواهم داشت که در راهرویی دراز راه می‌رفتم، راهرویی خالی، از پشت دری بسته فریادی از درد و وحشت شنیدم؛ چیزی که تاکنون نظیرش را احساس نکرده‌ام. در باز شد، پژوهشگری سرش را بیرون آورد و گفت که بروم برای مرد جوانی که روبه‌روی او نشسته یک لیوان نوشیدنی گرم ببرم. او به من گفت مادر این جوان را به این دلیل که ضد حکومت کشورش حرف زده است گرفته و اعدام کرده‌اند.



قدرت

در اوایل دوران بیست سالگی، همه‌روزه از این خوشحال بودم که در کشوری که حکومت آزاد دارد زندگی می‌کنم. جایی که محاکمهٔ آزاد برای همه وجود دارد.

همه‌روزه شاهد آن بودم که انسان‌های خبیث بر سر هم‌نوعان خود چه می‌آوردند تا بر سر قدرت باقی بمانند. گرفتار کابوس شدم. آنچه دیده، شنیده و خوانده بودم دست از سرم برنمی‌داشت.



سپس در سازمان عفو بین‌الملل مطالب خوشایند فراوانی آموختم. سازمان عفو بین‌الملل هزاران نفر از کسانی را که هرگز شکنجه نشده و آزار ندیده‌اند بسیج می‌کند تا بر ضد اوضاع و احوالی که بر محکومان حاکم است متحد شوند. قدرت همدلی مردمان زندگی‌ها را نجات می‌دهد و درهای زندان‌ها را باز می‌کند. مردم عادی که سلامت، حال خوش و امنیتشان تضمین می‌شود، با شماری انبوه دور هم گرد می‌آیند تا مردمی را که نمی‌شناسند و هرگز هم نخواهند شناخت نجات دهند، شرکت مختصر و حقیر من در این فرآیند نقشی خواهد داشت که آن را هرگز از خاطر نخواهم برد.



می‌توانند خودشان را جای دیگران بگذارند

برخلاف همهٔ موجودات در این کرهٔ خاکی، انسان‌ها بدون اینکه تجربه کرده باشند می‌توانند بیاموزند و درک کنند. آن‌ها می‌توانند به جای دیگران مطالب را بفهمند.

البته این قدرت است.

می‌توان از این قدرت سلطه‌جویی یا کنترل برای درک و همدلی استفاده کرد. می‌توانند خودشان را جای دیگران بگذارند.



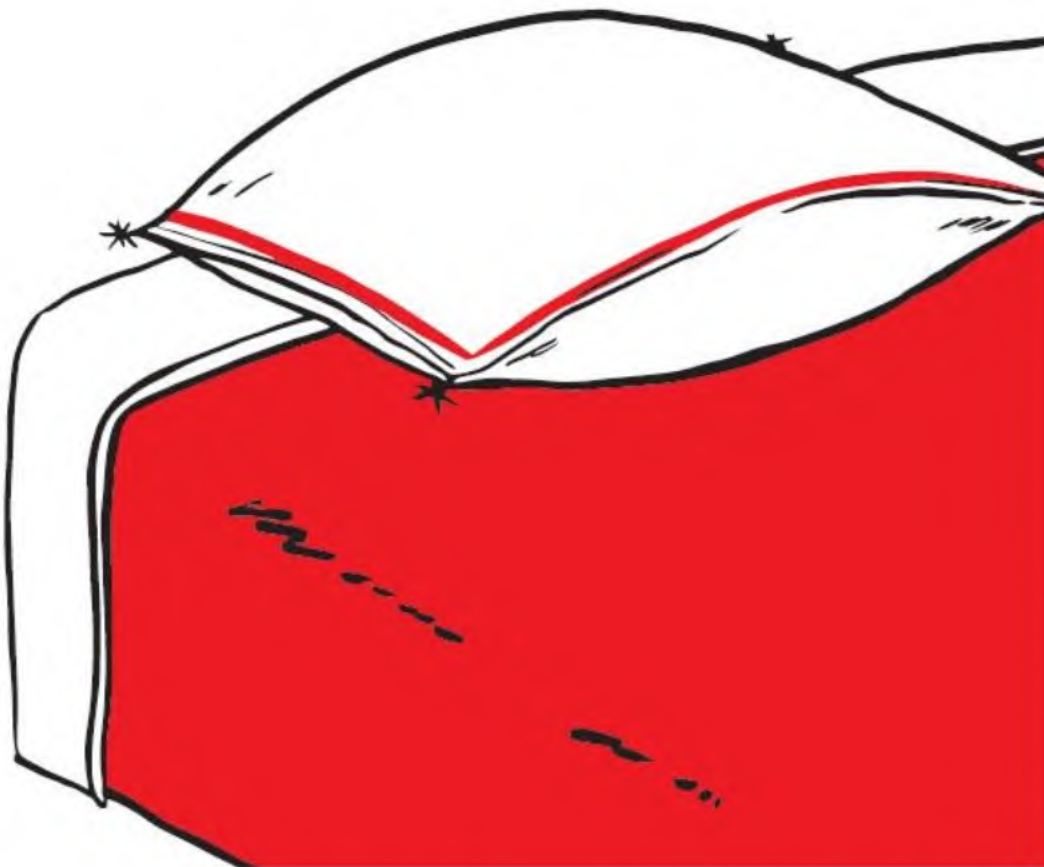
"They can
think themselves
into other
people's places"

«می‌توانند نخواهند که بدانند»

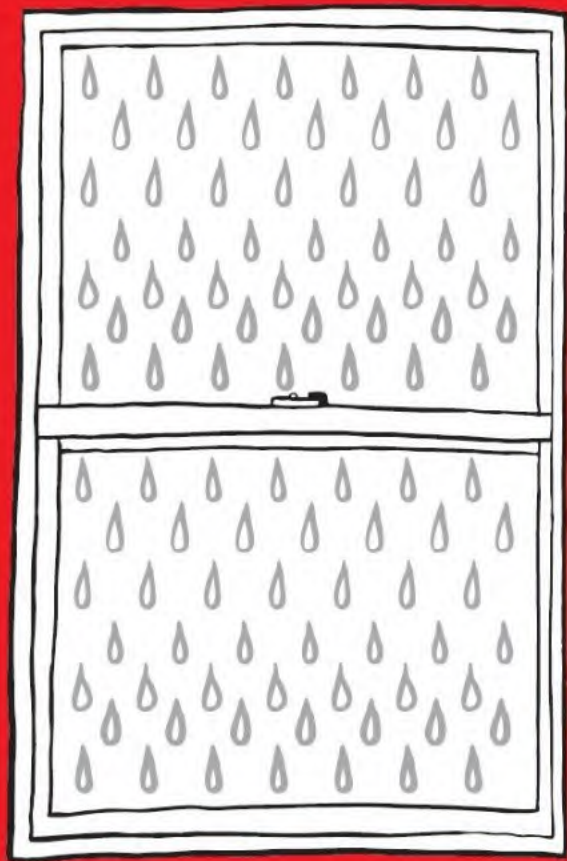
و خیلی‌ها می‌خواهند از نیروی تصور و تخیل خود استفاده نکنند، می‌خواهند در محدودهٔ تجارب خود باقی بمانند. می‌توانند نخواهند که فریاد دیگران را بشنوند و یا به درون قفس‌ها سرک بکشند. می‌توانند ذهن و دل خود را به روی هر درد و رنجی ببندند. می‌توانند نخواهند که بدانند.



ممکن است به حال و روز کسانی که بتوانند به این شکل زندگی کنند غبطه بخورید، هرچند گمان می‌کنم آن‌ها کمتر از من دچار کابوس نمی‌شوند.



زندگی کردن در فضاهای تنگ و باریک به ترس و وسواسی ذهنی منجر می شود که وحشت های خود را به دنبال



کسانی که همدل نبودن را انتخاب می‌کنند، به غول‌های واقعی امکان ابراز وجود می‌دهند.

یکی از مطالب مهمی که در پایان آن راهروی کلاسیک‌ها آموختم، همان چیزی که در هجده سالگی نمی‌توانستم آن را پیدا کنم، مطلبی بود از نویسنده‌ای یونانی: «آنچه در درون بدن دست می‌یابیم، حقیقت بیرونی را تغییر می‌دهد.»

این سخن حیرت‌انگیز است و با این حال در زندگی ما هزاران بار به ما ثابت می‌شود. رابطه ما را با دنیای بیرون رقم می‌زند. اینکه ما با زندگی خود زندگی دیگران را تحت تأثیر قرار می‌دهیم.

اما شما فارغ‌التحصیلان هاروارد در سال ۲۰۰۸ تا چه اندازه در زندگی دیگران تأثیر می‌گذارید؟ هوش و فراست شما، توانایی‌تان برای کار و تلاش فوق‌العاده است. آموزش‌هایی که دیده‌اید به شما جایگاهی ویژه و توانایی‌هایی خاص می‌دهد. حتی ملیت‌هایتان، شما را از هم جدا می‌کند. اکثریت شما به تنها ابرقدرت باقی‌مانده در جهان تعلق دارید. آن‌طور که رأی می‌دهید، آن‌طور که زندگی می‌کنید، آن‌طور که اعتراض می‌کنید، فشاری که به دولت خود وارد می‌آورید تأثیراتی برون‌مرزی بر جای می‌گذارد. این امتیاز شما و فشاری است که بر دولت‌های شما سنگینی می‌کند.





اگر بخواهید از توفیق و نفوذ برای بلندکردن صدایتان از جانب کسانی که صدایی ندارند استفاده کنید؛ اگر بخواهید تنها به قدرتمندان اعتنا نکنید، بلکه به ضعفا نیز رسیدگی کنید؛ اگر بخواهید به زندگی کسانی که امتیازات شما را ندارند برسید، نه تنها خانواده‌های مفتخر شما برایتان جشن می‌گیرند، بلکه هزاران و میلیون‌ها نفر از مردم دنیا که شما به تغییر دادن شرایطشان اقدام کرده‌اید، از شما سپاسگزاری می‌کنند. ما برای تغییر دنیای خود به جادو احتیاج نداریم، ما در وجود خود از نیروی کافی برخورداریم. ما قدرت آن را داریم که تصور و تخیل بهتری داشته باشیم.



من تقریباً به پایان کلام خود رسیده‌ام. آخرین امید من برای شما آن چیزی است که در بیست‌ویک سالگی داشتم. دوستانی که با آن‌ها روز فارغ‌التحصیلی‌ام را برگزار کردم، دوستان همه‌عمر هستند. آن‌ها پدرخوانده‌های فرزندان من هستند، آن‌ها کسانی هستند که در گرفتاری و زحمت دست کمک به سویشان دراز کرده‌ام. در روز فارغ‌التحصیلی، محبت فراوان میان ما حاکم بود. با هم عکس‌هایی گرفتیم که برای همیشه به یادگار خواهد ماند. امیدوارم دوستی میان شما نیز پایدار باقی بماند. امیدوارم فردا حتی یک کلمه از حرف‌های من در ذهنتان باقی نمانده باشد. در اینجا به گفته‌ای از سنکا اشاره و سخنم را با آن تمام می‌کنم.

«تا جایی که قصه‌ای هست زندگی وجود دارد، مهم طول زمان آن نیست، مهم این است که چقدر خوب است.»

*I wish
you all
very
good
lives*

برای همه شما آرزوی زندگی خیلی خوب می‌کنم.

بسیار متشکرم

درباره نویسنده



جی.کی. رولینگ نویسنده هفت کتاب در زمینه هری پاتر است که در فاصله سال‌های ۱۹۹۷ و ۲۰۰۷ به چاپ رسید. کتاب‌های هری پاتر در سراسر دنیا ۴۵۰ میلیون نسخه فروش کرده است، در بیش از ۲۰۰ کشور جهان توزیع و به ۷۸ زبان دنیا ترجمه و هشت فیلم سینمایی از آن تهیه شده است.

زندگی ضییع نشد

«برای متحول کردن دنیایمان به جادو احتیاج نداریم. ما
پیشاپیش در درون خود از نیرویی که بدان نیاز داریم،
برخورداریم.»

نشر البرز
ALBORZ PUBLICATION



خرید اینترنتی از سایت

www.alborzpublication.com

موفقیت / زندگی بهتر

طراحی و مصنف: آریا سینا رواج

ISBN 978-964-442-918-7



9 789644 429187

بها: ۷۰۰۰ تومان